اصول: استصحاب، جلسه 65: شنبه 25/10/1400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

مرحوم سید در حاشیۀ رسائل استصحاب شرایع، احکام شرایع سابقه را صحیح نمی‌داند و محصل فرمایش ایشان این هست که احکام شریعت سابقه، شریعت منسوخه واقعاً محدود به زمان عدم مجیء شریعت ناسخه است. هرچند ظاهر دلیل شرایع منسوخه‌ای که اطلاق دارند و به اعتبار این ظهور هم کلمۀ نسخ تعبیر شده، نسخ یعنی یک شیءای که بوده آن را از بین بردن. ولی از جهت واقع در واقع نسخ نیست. واقعاً از اوّل خود آن حکم منسوخ استمرار نداشته.

بعد ایشان می‌فرمایند که نسخ شریعت سابقه هم ظاهرش این است که نسخ جمیع احکام آن شریعت، نه نسخ بعدی از احکام آن شریعت، بعضی‌اش نسخ شده، بعضی‌اش نسخ نشده. نه، کل احکام شریعت نسخ شده، البته نگویید شما یک سری احکام هست که هم مثلاً در شریعت حضرت عیسی علیه السلام هست، هم در شریعت پیامبر اسلام هست، مثل حرمت ظلم، سرقت، زنا و احکام مانند آن، ایشان می‌گویند که این دو تا حکم است. یک حکم حکمی هست که در شریعت اسلام اجرا شده، یک حکم همان در شریعت حضرت رسول. یعنی خداوند امر کرده افراد را به مثلاً اتّباع شریعت حضرت موسی تا زمانی که حضرت عیسی بیاید. همچنین امر کرده به اتّباع شریعت حضرت عیسی تا زمانی که حضرت محمد صلوات الله علیه بیاید. هم در شریعت حضرت موسی، هم در شریعت حضرت عیسی، هم در شریعت حضرت محمد این احکام وجود داشته. اینها احکامی هست که مماثل هم هستند. بنابراین نتیجۀ این بحث این است که معنا ندارد که حکمی از آن شریعت را اختصاص بدهیم. چون خود آن حکم قطعاً از بین رفته، آن چیزی که احتمالش می‌دهیم مشابه‌اش است، نه خود حکم هست، بنابراین استصحاب معنا ندارد. و کاشف از این‌که احکام شریعت سابقه اطلاق نداشته این هست که در مواردی که افراد یقین داشتند که از پیامبر دستوری نیامده، وحی‌ای از طرف خداوند به پیامبر در این موضوع نیامده. نمی‌رفتند فحص کنند ببینند در دین سابق دستوری آمده یا نیامده. بلکه به اصالة الاباحۀ قبل از شرع یا اصالة الحصر تمسک می‌کردند. آن اختلافی که در مسأله هست به آن تمسک می‌کردند. و الا اگر مثلاً به آن تمسک نکنند باید فحص می‌کردند که آیا ادلۀ احکام سابقه هست، اطلاق دارد، اطلاق ندارد و این اطلاقات ادلۀ سابقه را شامل زمان خودشان نمی‌دیدند، و الا اگر احتمالش شمول هم برای زمان خودشان نمی‌دادند باید احتیاط، باید مراجعه می‌کردند به ادلۀ سابقه، و هیچ معهود نیست کسی از احکام شرایع سابقه فحص کرده باشد و احیاناً در بعض، حالا این را هم من اضافه می‌کنم، در بعضی موارد هم که به کتاب‌های ادیان سابقه مراجعه می‌کردند از طرف پیغمبر به آنها نهی می‌شده که چرا مراجعه می‌کنید؟ و این در روایات ما هست که در ذهنم هست عمر با بعضی از کتاب‌های یهودی‌ها چیز می‌کند پیغمبر نهی‌اش کردند که چرا به آن کتاب‌ها مراجعه می‌کنید من بهتر از آن را برای شما آوردم، یعنی این‌که آن را دیگر بگذارید کنار کان لم یکن فرض کنید و این احکام شریعت اسلامیه تبعیت بشود. خب این چکیدۀ این قسمت از فرمایش مرحوم سید.

یکی دو تا نکته توضیح بدهم ابتدا بعد یک جنبۀ نقدی هم بعد عرض کنم. یک نکته‌ای اینجا در مورد این عبارت اخیر ایشان که اصالة الاباحة قبل از شرع یا اصالة الحذر را عرض بکنم. اصالة الاباحة و اصالة الحذر غیر از اصالة البرائة است. یک بحث این هست در جایی که ما یقین داریم هیچ چیزی از شرع صادر نشده. در این موضوع اصلاً حکمی شرع ندارد.

شاگرد: شرع اسلام منظور است؟

استاد: شرع اسلام آره. اصلاً شرع، کلاً شرع. از طرف خداوند در این مورد حکمی صادر نشده. عقل انسان چه حکمی می‌کند؟ آیا به اباحه حکم می‌کند یا به حذر؟ خب این موضوعش جایی هست که ما یقین داریم از طرف خداوند چیزی صادر نشده. اگر دینی که ما موظف به رجوعش هستیم فقط دین پیامبر باشد، خب به هر حال همین مقدار که از شرع حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ما یقین داریم که در این مورد چیزی نیست، کافی هست برای این‌که این اصل را جاری کنیم. ولی اگر این احتمال بدهیم که دین پیامبران سابق هم در حق ما حجت است، اعتبار دارد خب باید از آنها هم آدم فحص کند، چون اصلاً موضوعش جایی هست که اصلاً از طرف خدا چیزی وارد نشده باشد. وصول نیست، بحث اصلاً صادر نشده باشد. هیچ چیزی از طرف خداوند سبحان در حق ما صادر نشده باشد. این شرطش این است که خب باید مراجعه کنیم به ادیان سابقه. اگر ادیان سابقه احتمال بدهیم اطلاقی داشته باشد که آن اطلاق ما را هم بگیرد خب باید برویم ببینیم واقعاً اطلاق دارد یا اطلاق ندارد. بنابراین این‌که مراجعه نمی‌کردند کاشف از این است که آن را در حق خودشان صادق نمی‌دیدند فقط در مورد احکام صادره از پیامبر خودشان را موظف می‌دانستند، نتیجه‌اش این است که احکام دین سابق کلاً نسخ شده بوده و از بین رفته بوده. این یک نکته.

اینجا یک نکته‌ای را هم اضافه بکنم در مواردی که اشخاص شک می‌کردند، گاهی اوقات با امضاء و عدم ردع بقای یک حکم را که می‌خواهند نتیجه بگیرند حکم شرایع سابقه هم نبوده، حکمی که در همان جامعه محکَّم بوده. آن جامعه بت پرست. ما در مکه که خب تقریباً یهودیان. مسیحی نداشتیم، در مدینه هم مسیحی که امت سابق باشد ما خیلی محدود داشتیم، یهودی بودند نجران و اینها، مسیحی اصلاً ظاهراً یادم نمی‌آید مسیحی. آن که بوده یک سری یهودی بوده که آنها هم که هیچی.

شاگرد:

استاد: آنها هم مال یهودی‌ها بوده دیگر. اهل نجران، بنی قریضه، امثال اینها همه یهودی‌ها بودند. از پیروان حضرت عیسی علیه السلام که پیامبر قبل از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بوده اصلاً وجود نداشتند. بنابراین

شاگرد: در حواشی می‌نویسد نجران و اینها

استاد: نجران، آره نجران مسیحی‌اند. نه، آن یهودی‌های بنی قریضه یهودی بودند، نجران مسیحی بودند بله. غرضم این است که بسیار محدود بودند و هیچ کس وقتی مثلاً مسلمان می‌شدند نمی‌دانستند که قانون جدید آمده یا قانون جدید نیامده تقریر نسبت به دین حضرت عیسی مطرح نبوده، تقریر نسبت به ارتکازات عقلاییه بوده که در آن جامعه رواج داشته. و جامعه آن بنای جامعه بر اساس قواعد عقلایی یا قواعدی بوده که مثلاً فرض کنید شرب خمر را حرام نمی‌دانستند. ممکن است شرب خمر در دین حضرت عیسی مثلاً محرم باشد، ولی شرب خمر را اینها حرام نمی‌دانستند و تا زمانی که از طرف پیامبر، ربا را حلال می‌دانستند. تا وقتی که حکم تحریم ربا وارد نشده بوده می‌گفتند ربا حلال است. آن تقریری هم که اینجا مطرح بوده تقریر احکام امت سابقه نبوده، تقریر احکامی که در آن جامعه وجود داشته.

شاگرد: از کجا نشأت گرفته؟

استاد: حالا از هر جا نشأت گرفته باشد آنش مهم نیست که آن حکم آیا حکم عقلایی هست. چون بحث تقریر ربطی به احکام عقلایی ندارد. یعنی عقلایی که به خاطر عقلانیتشان و عقلاییتشان. تقریر این است که حکمی که در جامعه مبنای عمل هست اگر قانونگذار آن حکم را قبول نداشته باشد باید ردع کند. وقتی ردع نکرد یعنی آن حکم را قبول دارد. آن قانونی که شارع باید ردعش می‌کرد قانون مسیحیت و یهودیت و اینها نبوده. قانون جاری در جامعۀ بت پرست آن موقع بوده. حالا این قانون به خاطر جنبه‌های عقلایی‌شان بوده، به خاطر هر چی بوده. آن که محور تقریر و عدم تقریر وجود داشته قوانین شریعت سابقه نبوده، قوانین موجود در جامعه بوده. قوانینی که مبنای عمل در جامعه بوده، یعنی عموم جامعه، نه یک گروه خاصی که در یک مثلاً قبیله‌ای به نام بنی نجران ساکن بودند و امثال اینها. این است که به هیچ وجه، حتی بحث تقریر را هم که بخواهیم مطرح کنیم تقریر نسبت به احکام آن شریعت سابقه نیست. تقریر نسبت به احکام جاری در جامعۀ بت پرست آنجا بوده. خب این هم این توضیح عبارت مرحوم سید.

یک نکته‌ای اینجا هست که من بگذارید اشاره بکنم. ما ۳ تا قانون داریم، باز هم این توضیحی. این ۳ تا قانون را توجه بفرمایید. یک قانون اصالة الاباحة یا اصالة الحذر. موضوعش جایی هست که یقین داریم از شرع مقدس چیزی صادر نشده، بحث این هست که عقل انسان در یک عملی که می‌خواهد انجام بدهد نمی‌داند آیا باید چه کند، آیا می‌گوید مباح است یا می‌گوید حرام است. مثلاً من نمی‌دانم در این حیوان خوردن گوشت این حیوان مصلحت دارد یا مفسده دارد؟ امثال اینها. و نمی‌دانم به خاطر این مصالح یا مفاسدی که دارد این را حلال کرده؟ حرام کرده؟ شارع مقدس اینجا آیا وظیفۀ من چی است؟ باید از خوردنش اجتناب کنم یا. این بحث اصالة الاباحة و اصالة الحذر هست و موضوعش جایی هست که من یقین دارم حکمی در این شرعی که برای من لازم الاتّباع هست نیامده.

یکی بحث اصالة البرائۀ عقلیه است، در جایی که من یقین ندارم، احتمال می‌دهم یک چیزی در شرع وجود داشته باشد که به من نرسیده باشد. یکی بحث اصالة البرائۀ شرعیه است. اصالة الاباحة یا اصالة الحذر و همچنین اصالت برائۀ شرعیه اینها هر دوشان مشروط به فحص هستند. اصالة الاباحة یا اصالة الحذر که روشن است که مشروط به فحص است چون موضوعش این است که در شرع چیزی نیامده باشد. چیزی صادر نشده باشد تا من فحص نکنم این موضوع برایم احساس نمی‌شود. اما اصالة البرائۀ عقلیه، آن کسی که قائل به برائت عقلیه هم می‌شود نمی‌گوید بالفعل باید حکم به من برسد تا عذر شارع تمام بشود. منجّزیت احکام به وصول بالفعل نیست. بلکه در معرض وصول بودن در تنجیز احکام کافی است. یعنی در معرض وصول بودن یعنی چی؟ یعنی به گونه‌ای باشد که اگر مکلف فحص کند به آن می‌رسد. آن چیزی که وظیفۀ شارع هست و تنجیز احکام شرعیه به او وابسته هست این هست که حکم به گونه‌ای باشد که اگر مکلف فحص بکند به آن برسد. خب بنابراین فحص نکرده اصلاً آن حکم عقل به مثلاً قبح عقاب بلا بیان را اگر ما قبول داشته باشیم که ما هم قبول داریم، آن موضوع قبح عقاب بلا بیان موضوعش جایی هست که شخص فحص نکرده باشد. اما اصالة البرائۀ شرعیه.

شاگرد: موضوع فحص نکرده باشد؟

استاد: فحص کرده باشد دیگر. تا اگر فحص نکرده باشد آن موضوع ندارد. اما اصالة البرائۀ شرعیه. اصالة البرائۀ شرعیه ذاتاً ادله‌اش اطلاق دارد. ولی خب روایت‌هایی که از آن روایت استفاده می‌شود که باید فحص کنید الّا تعلمتَ، ادلۀ وجوب فحص در شبهات حکمیه اقتضاء می‌کند. حالا این نکته را هم ضمیمه بکنم، این‌که گفتیم فحص لازم است نه در شبهات، هم در شبهات حکمیه، هم در شبهات موضوعیه، برای این‌که آن اصالة البرائت عقلیه جاری بشود فحص لازم است. ولی اصالة البرائۀ شرعیه آن خودش ادله‌اش اطلاق دارد، ولی در شبهات حکمیه ادله اقتضا می‌کند که فحص لازم است. در شبهات موضوعیه نه، آن لازم نیست و امثال اینها. پس بنابراین، این بحثی که مرحوم سید دارد اگر اصالة البرائه هم مطرح بود. حالا این‌که موضوعش اصالة الاباحة و اصالة الحذر است. اصالة البرائة هم مطرح بود، اصالة البرائة عقلیه منوط به فحص است. اصالة البرائة شرعیه را بگوییم آن منوط به فحص ذاتاً نیست اطلاق ادله‌اش. به ادلۀ خارجیه فحص ثابت می‌شود. اگر اصالة البرائۀ شرعیه بود ما ممکن بود بگوییم آن فحصی که از ادلۀ خارجیه استفاده می‌شود فحص در احکام شریعت خود ما هست. فحص در احکام شریعت سابقه معتبر نیست ولو به جهت این‌که نوعاً این فحص ثمر ندارد به هر دلیلی. به جهت سیره‌ای که وجود داشته، امکان نوعیه نبوده، هر چی بوده فحص در شرایع امت سابقه اصلاً ادله‌ای که لزوم فحص در شبهات حکمیه را اثبات می‌کند این مورد را نمی‌گیرد. بنابراین برائت شرعیه اینجا نباید مطرح کنیم. البته می‌گویم کلام مرحوم سید در مورد اصالة الاباحة و اصالة الحذر است. اگر اصالة البرائة عقلیه هم ایشان اینجا مطرح می‌کردند مثل همان است که در آن هم فحص معتبر هست و بدون فحص موضوع اصلاً اصالة الاباحة ندارد، همچنین اصالة البرائة عقلیه.

شاگرد: هل لا تعلمتَ؟

استاد: حالا یک نکته‌ای را هم عرض بکنم، بحث هل لا تعلمتَ، کأنّ ناظر به این هست که شارع مقدس، هل لا تعلمتَ معنایش این است که طبق قاعده است. طبق قاعده است این است، شارع مقدس اگر برائت شرعیه جعل نکرده باشد عقل می‌گوید شما باید فحص کنید. هل لا تعلمتَ اشاره به این دارد که در شبهات حکمیه برائت شرعیه جعل نشده قبل از فحص. پس چون برائت شرعیه جعل نشده خب باید بروید فحص کنید دیگر. نه این‌که لزوم فحص را شارع اثبات، لازم نیست لزوم فحص را شارع آورده باشد، همین که برائت شرعیه را بعد از فحص آورده کافی هست برای این‌که بگوید من که آن برائت شرعیه که آوردم مال بعد از فحص است. قبل از فحص مستند شما برای ارتکاب چی است؟ مستند شما چون، به برائت عقلیه می‌خواهید تمسک کنید، برائت عقلیه که قبل از فحص جاری نمی‌شود. آن وقت مستندتان چی است؟ هل لا تعلمتَ ازش استفادۀ این مطلب نمی‌شود که کأنّ شارع، اگر شارع مقدس هل لا تعلمتَ را نمی‌آورد، تنجیز وجود نداشت. نه از خود این تنجیز وجود دارد چون برائت شرعیه‌اش مال بعد از فحص است. می‌گوید قبل از فحصی که برائت شرعیه وجود ندارد که شما بخواهید مستند داشته باشید. باید بروید فحص کنید.

شاگرد: عقلاءً اینجور نیست که، یعنی می‌فرمایید ذاتاً اطلاق دارد

استاد: نه ذاتاً که می‌خواهیم منهای آن بحث که عقلاءً چیز هست. در شبهات حکمیه فحص را لازم می‌دانند، آن در واقع همین است دیگر. اینها توضیح عبارت‌های مرحوم سید.

ولی من یک نکته‌ای که یک قدری جنبۀ نقضی دارد، البته اساس مطلب مرحوم سید را هم خراب نمی‌کند ولی به شیوۀ بیان ایشان لطمه وارد می‌کند آن این است که ایشان می‌فرماید که شرایع منسوخه محدودة واقعاً الی مجیء الشریعة الناسخة و ان کان ظاهره الدعویٰ. آیا واقعاً مثلاً حضرت عیسی علیه السلام که دینی آورده بودند، ظاهر شریعت‌هایش این هست که این حتی بعد از آمدن پیامبر ما باز همان دین برپاست؟ نه. در آیات قرآن می‌گوید حضرت عیسی بشارت می‌دادند به نبی بعدی که اسمه احمد. آیۀ قرآن هست تصریح به این می‌کند.

شاگرد:

استاد: نه حالا من انجیل را کار ندارم. در خود قرآن که تصریح می‌کند. حالا به انجیل می‌گویید درست هست یا درست نیست، خود قرآن تصریح می‌کند که در انجیل و در شریعت حضرت عیسی بشارت به پیامبر. معنای بشارت به پیامبری حضرت محمد این است که این حکم تا زمان حضرت محمد ثابت هست. ایشان این‌که می‌فرماید ظاهرش دوام است، برای این این عبارت را گفته که نسخ را واژۀ نسخ بگوید صحیح است. ولی به نظر می‌رسد که واژۀ نسخ صحتش متوقف بر ظهور دوام نیست. ببینید یک موقعی، دو تا چیز با هم گاهی اوقات خلط می‌شود. یک موقعی ما می‌خواهیم بگوییم که

شاگرد: یک قانون موقتی باشد

استاد: آها. گاهی اوقات یک قانون از اوّل در یک زمان خاص تعیین می‌شود. جعل شده یک ساله، دو ساله. خب این دو سال که تمام شد آن قانون مدتش از بین رفته دیگر، تمام شد رفت. ولی یک موقعی قانون زماندار وضع نمی‌شود. این قانون، غایتش آمدن قانون بعدی است. اینجا قانون بعدی هست که قانون قبلی را از بین می‌برد. چون غایتش قانون بعدی است. در قسم اوّل قانون دوم، قانون اوّل را از بین نبرده، بنابراین ناسخ، ولو بعد از آن یک سال، یک قانون جدید وضع بشود، آن قانون جدید نبوده که قانون قبلی از بین برده، خودش زمان داشته. زمانش که به سر رسید قانون مدت اعتبارش به سر می‌رسد. ولی جایی که غایت حکم قانون جدید باشد. این قانون جدید هست که آن قانون قبلی را از بین می‌برد. در این قسم دوم نسخ کاملاً منطقی است تعبیر کردن. این قانون دوم هست که قانون اوّل را نسخ می‌کند. و منهنا یظهر، یک نکته‌ای را می‌خواهم اینجا عرض بکنم، آن این است که این مبنایی که مرحوم سید مطرح کرده شبیه مبنایی هست که مرحوم آقای خویی در باب نسخ دارند. در باب نسخ مرحوم آقای خویی شبیه همین قانون را دارند و مطلب را دارند. ایشان می‌فرمایند که ناسخ در واقع می‌آید اطلاق ازمانی دلیل منسوخ را بیان می‌کند، ولو دلیل منسوخ ذاتاً اطلاق داشته باشد، اطلاق دارد. صحبت سر این است که آیا واقعاً ادلۀ شرعیۀ ما اطلاق دارند؟ دلیل شرعی می‌گوید ولو ناسخ هم بیاید من هم هنوز هستم. یا مدعی هست ناسخ نمی‌آید، یک موقع شما می‌خواهید بگویید که این می‌خواهد بگوید که اگر دلیل ناسخ هم باشد من هستم. این‌که نمی‌شد بگوید که با آمدن دلیل ناسخ. یا می‌خواهید بگویید که این مدعی هست که به نحو قضیۀ فرضیه اگر ناسخ بیاید من دیگر نیستم ولی این فرضش محقق نمی‌شود.

شاگرد: اطلاق زمانی دارد

استاد: کأنّ آیا این شکلی است؟ من سؤالم این هست که آیا ادلۀ شرعیه‌ای که ما داریم از اوّل توش خوابیده می‌خواهد مدعی بشود که نسخ نمی‌شوند؟ ادله‌ای که در آخر شریعت هست همینجور است، یعنی حلال محمد حلال الی یوم القیامة معنایش این است که این دیگر نسخ نمی‌شود. ولی احکامی که در شرع هنوز قبل از تکمیل دین وجود داشته همه احتمال می‌دادند نسخ بشود. یعنی یک قید لُبّی همۀ ادله درش بوده که به شرطی که نسخ نشود. و این ادله مدعی این نبودند که من دائمی هستم حتی هیچ وقت ناسخ نمی‌آید. یا حتی بعد از ناسخ هم من معتبر هستم. بنابر این‌که مرحوم آقای خویی تعبیر می‌فرماید که اطلاق ادله به وسیلۀ این مقید می‌شود نه درست نیست. این کلام آقای خویی را باید برگردانیم به همان کلام مبنای سوم که مبنای سوم این است که هر حکمی مقید هست لُبّاً به عدم ورود ناسخ و شارع این‌که آیا ناسخ می‌آید یا ناسخ نمی‌آید آن را تضمین نمی‌کنند. ممکن است ناسخ بیاید این حکم تمام بشود، ممکن است ناسخ نیاید. و آمدن حکم دوم ولو غایت حکم اوّل هست ولی تعبیر ناسخ همه کاملاً صحیح است. چون عرض کردم اگر یک حکمی قیدش و غایتش زمان خاص باشد خب با رفتن آن زمان آن حکم از اعتبار ساقط می‌شود، آمدن حکم دیگر هیچ تأثیری در از بین رفتن حکم اوّل ندارد. آنجا را نمی‌شود ناسخ تعبیر کرد. ولی جایی که این حکم دوم هست که حکم اوّل را از بین می‌برد و تمامش می‌کند، اینجا تعبیر ناسخ کاملاً تعبیر صحیح هست و درست است. فرض کنید ما در مورد یک کسی که فرماندار یک شهر می‌شود، آیا معنای فرماندار شهر شدن این است که شما فرمانداری دائمی دارید؟ حکم عزل شما نخواهد آمد؟ حکم این‌که، حکم فرمانداری شخص دیگر که به معنای پایان گرفتن فرمانداری شماست صادر نخواهد شد؟ اینها که نیست که. در این. این هر حکمی تا زمانی که حکم نقیض نیاید یا حکم عدل نیاید اعتبار داشته. این خودش یک قید لُبّی هست که وجود داشته.

حالا یک چیزی در پرانتز بگویم، در زمان‌های قدیم مثلاً دورۀ قاجاریه اینها حکم عزل نمی‌دادند. حکم عزل مرسوم نبوده. بلکه حکم بر فرد دیگر که می‌نوشتند معنایش عزل شخص قبلی بوده. فرض کنید امیر کبیر که عزل می‌شود برای آقاخان نوری حکم نخست وزیری که می‌نوشتند معنای حکم نخست وزیری بر او یعنی عزل شخص قبلی. افراد آن حکم خودش را نشان می‌داد یعنی تو معزولی. این رسم. خب چون طبیعی بوده که دو نفر که نمی‌توانستند نخست وزیر و صدر اعظم باشند، بنابراین وقتی نفر دوم را صدر اعظم کردیم یعنی نفر اوّل عزل است. این حکم صدر اعظمی نفر دوم ناسخ صدر اعظمی نفر اوّل تلقی می‌شده. چون مقید بوده، تمام احکام به عدم صدور حکم جدید، نصب جدید. این ناسخ.

شاگرد: غیر مجهول باشد، این‌که می‌فرمایید ؟؟؟ مجهول باشد

استاد: نه فرق ندارد، آنش مهم نیست. قید مجعول و قید چیز

شاگرد: شما می‌فرمایید طبق مبنایی که شما به آن اشاره کردید. می‌فرمایید قید جعل است، مبنای ؟؟؟ ۳۱:۲۷ قید مجعول است

استاد: بله، عرض کنم خدمت شما، آنش خیلی تفاوت چیزی در این حیثی که ما الآن داریم صحبت می‌کنیم ندارد. بله غرضم این جهت هست که این تصویری که مرحوم آقای خویی می‌فرمایند این تصویر بر خلاف واقع است. یعنی اگر هم حالا منهای بحث‌هایی که ما روی آن می‌کنیم هیچ وقت ادله اطلاق ندارد به شمول حکم حتی بعد از آمدن حکم ناسخ.

شاگرد: شما ؟؟؟ اصلاً ؟؟؟ عامه است خودش یک قانونی هم جعل کرده که ما نسخ داریم.

استاد: بله همین است دیگر نه، ولو به خاطر همین ذهنیتی که وجود داشته که ممکن است احکام شریعت نسخ شود، همین ذهنیت باعث می‌شود که اطلاق نداشته باشد.

شاگرد: بله تصریح کرده که حکم ناسخ دارد، منسوخ دارد امثال اینها. این‌که ناسخ دیگر نداریم در آخر عمر پیامبر که حلال محمد حلال الی یوم القیامة اجرا می‌شود. و منهنا یظهر که ما بحث ما گاهی اوقات در این هست که مثلاً یک حکمی در دین پیامبر این نسخ شده یا نسخ نشده. یک آیۀ قرآن وارد شده، ما شک داریم که این آیه نسخ شده یا نسخ نشده. حلال محمد حلال الی یوم القیامة نمی‌توانید اثبات کنید که نسخ نشده. این آخرین حکم که نیست. بحث این است یک آیه هست نمی‌دانیم آیۀ دیگر ناسخ آن هست یا ناسخ آن نیست. خب فرض کنید که زمان صدورش را نمی‌دانیم، اگر آن بعدی باشد این ناسخ است. اگر این‌که، شما نمی‌توانید بگویید که حلال محمد. حلال محمدٍ در آن آخرین در چیز است دیگر، خطبۀ منای حضرت رسول، که حضرت رسول صلوات الله علیه هست که در حجة الوداع از پیامبر صادر شده.

شاگرد: براساس ؟؟؟ ۳۳:۴۲ برای چی می‌گویند احکا منسوخه داشتند؟ ؟؟؟ نمی‌آوردند دیگر، آقا احکام منسوخ اینهاست، اینها را نمی‌آوریم.

استاد: نه حالا چطور شده که احکام منسوخه در قرآن ثبت شده مصلحتش در قرآن ثبت شده دیگر، آن اشکال خیلی مهمی نیست دیگر.

شاگرد: ؟؟؟ نسخ هم بالأخره واقعیت دارد باعث می‌شود، لازمه‌اش این است که بگوییم ؟؟؟ قوانین تبصره‌هایی دارند مخصص دارند پس روی این جهت عموم اطلاق شکل نمی‌گیرد.

استاد: عیب ندارد. نه زیر سؤال نمی‌رود. آن یک اصلاً این‌که اصالة العموم‌ها به عنوان اصل عملی هستند، نه به عنوان اماره که حاج آقا مبنایشان این هست، نسبت به آن مبنا، نه زیر سؤال بردن کلی اصالة العموم.

شاگرد: اطلاق مقامی می‌شود دیگر

استاد: طبیعتاً اطلاق مقامی می‌شود دیگر. حالا یا اطلاق مقامی یا آن اطلاق به عنوان اصل عملی ضرب القانون شده. یعنی شارع آن را قرار داده تا به آن تمسک بشود. خودش از اوّل کأنّ می‌خواهد بگوید من تا قانون دیگر صادر نشده به من تمسک کنید.

شاگرد: یعنی در نسخ یک همچین ضرب قانونی نداریم.

استاد: نه نسخ هم همین است. نسخ هم در واقع می‌خواهد بگوید آن قانونی که من ضرب قانون، این ولی ببینید

شاگرد: اطلاق اصل عملی دارد دیگر.

استاد: بله. یعنی می‌خواهم عرض بکنم اطلاق نسخ در جایی به وسیلۀ قانون دوم، قانون اوّل پایان می‌پذیرد کاملاً عرفی است، هیچ اشکالی هم ندارد. لازم نیست که آن قانون دوم مقید به عدم آمدن، قانون منسوخ مقید به عدم آمدن ناسخ نباشد. ولو مقید به عدم آمدن ناسخ باشد، ما می‌توانیم بگوییم آن نسخش کرده. نسخ یعنی آن تأثیر گذاشت که این قانون تمام شد.

شاگرد: با این بیان می‌گویم تمام مخصص و مقید می‌شود ناسخ.

استاد: عیب ندارد، اشکال ندارد به آن معنا مانعی ندارد که شما چیز بشوید. مانعی ندارد. البته گاهی اوقات اینها می‌گویند مقیدات و چیزها معنایش این است که می‌خواسته بگوید از اوّل قانون به این شکل جعل شده بوده. یعنی قید، حالا آنهایش یک بحث‌هایی هست که آیا ما می‌توانیم. گاهی اوقات تأخیر بیان، اگر تأخیر بیان از وقت حاجت نباشد لازم نیست ناسخ باشد. ببینید من یک قانون را به نحو مهمله جعل می‌کنم. بعد بیانش را ذکر می‌کنم. آن ناسخ نیست. ناسخ آن جایی هست که اگر این نیاید آن قانون خودش اطلاق داشته باشد. جاهایی که مقید و تبصره‌ها بیان اطلاق دلیل هستند و اینها. و ما عملاً در جایی که مخصص و مقید بعد از وقت عمل می‌آید ملتزم این هستیم که همه نسخ است حقیقتش. یک ریزه کاری‌هایی دارد که آن ریزه کاری‌هایش بماند. پس بنابراین من این را می‌خواهم بگویم که همۀ شرایع، احکام شریعت‌ها مقیدند به این‌که شریعت پیامبر بعدی نیاید. و آمدن شریعت پیامبر بعدی نسخ احکام شرایع سابقه است. لازم نیست احکام شرایع سابقه را ما برایش اطلاق و دوام تصویر بکنیم. و این. حالا این بحث ادامه‌اش یک نکاتی دارد که ان شاء الله فردا در موردش توضیح خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان